رساله در رد روافض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه مبارکاً علیه کما یحب ربنا و یرضی والصلوٰة والسلام علی سیدنا محمد اکرم البشر المبعوث الی الاسود والاحمر کما یناسب علو شانه و یجری علی الخلفاء الراشدین المهدیین و ذریته و اهل بیته الطیبین الطاهرین و سائر الصحابة المرضیین کما یلیق بمراتبهم العظمی و درجاتهم العلیا اما بعد میگوید بنده که محتاج است برحمت خداوند واحد صمد خادم علمای اهل سنت و جماعت احمد بن عبد الاحد العمری الفاروقی نسباً که چون درین ایام رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد بعلمای ماوراء النهر نوشته بودند در جواب رساله آنها در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و اموال آنها مسلمانان را بود باین حقیر قلیل البضاعة رسید که حاصلش بعد از طی مقدمات ابله فریب تکفیر خلفای ثلثه است و ذم و تشنیع حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و بعضی از طلبه شیعه که مشرد و انجد بودند باین مقدمات افتخار و مباهات مینمودند و در مجالس امرا و سلاطین آن سخنان را شهرت میدادند ولیکن حقیر هر چند در مجالس و معارک مشافهه بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها میکرد و بر غلطهای صریح ایشان را اطلاع میداد امّا از روی حمیت اسلام و بموجب حدیث نبوی علی مصدره الصلوٰة والسلام که فرموده اذا ظهرت الفتن او البدع و سبت اصحابی فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفاً و عدلاً باین قدر رد و الزام کفایت نمیکرد و شورش سینه بی کینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مقاصد ایشان با درز مانیکو در قید کتابت در آید و در حیز تحریر فاید تا هم نفع عام شود بخشند قشر عست مستعینا بالله الصمد الودود و هو المعین علی التبیین لما هو الموصل

والمعین به التوفیق ومن عنده التحقیق اعلموا احسن الله ارشادکم که شیعه امام حق بعد حضرت پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم حضرت علی را میدانند که امامت از و و از اولاد او بیرون نمیرود
وآن خرجت فاما بظلم یکون من غیرهم او بتقیة منه او من اولاده وایشان باکثرة طرق لتعدد
اضافت بست ودو فرقه اند وبعضی از ایشان تکفیر بعض دیگر میکنند واظهار قبائح وشنائع آنها
می نمایند وکفی الله المؤمنین القتال بقتالهم وما پیش از شروع در مقصود چند گروه از ایشان را بیان کنیم
و بر حقیقت مقاصد ایشان اطلاع دهیم تا حقیقت مذهب ایشان بر وجه اتم معلوم شود و حق از
باطل ممتاز گردد پس گوئیم که رئیس واقدم ایشان عبدالله بن سبا حضرت امیر او را بجانب مدائن
اخراج کرده بود وهم او گفته که ابن ملجم علی را نکشته بلکه شیطان را که بصورت او متمثل شده بود وکشته است
وعلی در سحاب است رعد آواز اوست و برق تازیانهٔ اوست وتابعان عبدالله در سماع آواز رعد
میگویند که علیک السلام یا امیر المؤمنین وطائفه کاملیه از ایشان که اصحاب ابو کامل اند تکفیر اصحاب
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم میکنند بترک بیعت علی وتکفیر علی میکنند بترک طلب حق خود و
بتناسخ قائلند وطائفه بیانیه که اصحاب بیان بن سمعان اند میگویند که خدا بصورت انسان است
واو بتمام هلاک میشود مگر وجهش وروح خدا در علی حلول کرد وبعد از ان در پسرش محمد بن حنفیه بعد از ان در
پسر او هاشم بعد از ان در بیان وطائفه مغیریه که اصحاب مغیره بن سعید عجلی اند میگویند که خدا بصورت مرد
نورانی است که بر سر او تاجی است از نور ودل او منبع حکمت است وطائفه جناحیه اصحاب عبدالله بن معاویه
بن عبدالله بن جعفر ذی الجناحین بتناسخ ارواح قائل گشته اند ومیگویند که روح خدا اول در آدم
حلول کرد بعد از ان در شیث وهمچنین در انبیا وائمه تا آنکه بعلی و اولاد او منتهی شد بعد از ان در
عبدالله حلول کرد واین گروه منکر قیامت اند ومحرمات را حلال میدانند کالخمر والمیتة
والزنا وغیرها وطائفه منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی که در خدمت امام محمد باقر رضی الله عنه بوده فلما تبرء عنه
الامام وطرده ادعی الامامة لنفسه میگویند که ابو منصور بر آسمان رفته بود وحضرت حق سبحانه بید خود
بر سر او مسح کرد وفرمود یا بنی اذهب فبلغ عنی بعد از ان بزمین فرود آمد وهو الکسف المذکور
فی قوله تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم وهم ایشان میگویند که رسالت
منقطع نمیشود وجنت عبارتست از امام که ما بمحبت آن ماموریم ونار کنایه است از ان شخصی

کر ما ببغض او محکوم نیم چو ابی بکر و عمر رضا و همچنین فرائض عبارتست از ان جماعت که ما را بمحبت آنها امر
فرموده اند و محرمات آن طائفه که ما را ببغض آنها حکم کرده و طائفهٔ خطابیه اصحاب ابی خطاب اسدی
که در خدمت امام محمد جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بوده است و امام چون غلو او را در حق خود معلوم
کرد از وی بیزار گشت و از صحبت خود بر آورد و هو بعد ذلک ادعی الامامة لنفسه میگویند که همه انبیاء اند و
حسنات انبیاء الله جعفر صادق آله است اما ابو الخطاب از وی و از علی افضل است و هولاء لیستحلون شهادة
الزور لموافقتهم علی مخالفهم و نیز میگویند که جنت نعیم دنیا است و نار آلام آنست و دنیا هرگز فانی
نخواهد شد و محرمات و ترک فرائض را مباح میدانند و طائفهٔ غرابیه از ایشان میگویند محمد بوی علی
مشابه تر بود از مشابهت غراب بغراب و مگس بمگس و حضرت حق سبحانه تعالی وحی بجانب علی رضی الله عنه
فرستاده بود جبرئیل از کمال مشابهت غلط کرده وحی را بمحمد صلی الله علیه و آله و بارک و سلم رسانیده
و شاعر ایشان میگوید ع غلط الامین فجازها عن حیدر ٭ و ایشان حضرت جبرئیل علیه السلام را لعن
میکنند و طائفهٔ ذمیه که ذم محمد صلی الله علیه و سلم می کنند و میگویند علی رب اله است محمد صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم را مبعوث ساخته است که مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیه السلام بسوی
خود دعوت کرد و بعضی از ذمیه هر کدام محمد را صلی الله علیه و آله و سلم اله میدانند جمعی از ایشان
محمد صلی الله علیه و سلم را در احکام الوهیت مقدم میدانند و جمعی دیگر علی رضی الله عنه را و گروهی
از ایشان قائل اند که اصحاب عبا باشند محمد علیه السلام و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم
میگویند که این هر پنج شیٔ واحد اند و روح در اینها علی السویه حلول کرده است و هیچ یکی را بر دیگری
مزیت و فضیلت نیست و ایشان فاطمه را بتاء تانیث نمیگویند تحاشیا عن وصمة التانیث و طائفهٔ
یونسیه یونس بن عبد الرحمن قمی می گویند خدا بر عرش است و هر چند ملائکه او را بر داشته اند
اما او از ملائکه قوی است در کلنگ که بر دو پا میگردد و از هر دو پای خود کلان و بقوت تر است
و طائفهٔ مفوضه از ایشان میگویند که خدای تعالی دنیا را خلق کرد و بمحمد علیه السلام تفویض نمود
و مباح ساخت او را هر چیز یکه در دنیا است و بعضی از ایشان میگویند که دنیا را بعلی تفویض
نموده و طائفهٔ اسماعیلیه بباطن قرآن قائل اند نه بظاهر و میگویند نسبت باطن بظاهر
همچو نسبت لب است بقشر و کسی که تمسک بظاهر آن میکند بعذاب و مشقت که از اشتغال

اوامر و اجتناب از نواهی است گرفتار اوست باطن آن بترک عمل ظاهر آن میرسانند و درین مطلب بآیه کریمه تمسک میکنند قال عز وجل فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب و ایشان محرمات را مباح میدانند و میگویند پیغمبرانیکه بشرائع ناطق اند هفت اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه و علیهم افضل الصلوات و محمد مهدی را از رسل میگویند و اصل دعوات ایشان بابطال شرائع و در احکام شریعت تشکیکات میکنند چنانکه میگویند حائض را چرا روزه قضا گفتند نه نماز و وجوب غسل از منی چرا شد نه از بول و در بعضی از نماز ها چهار رکعت چرا فرض شد و در بعضی دیگر سه رکعت و در بعضی دو رکعت چرا فرض گشت و شرائع را تاویلات میکنند وضو را عبارت از موالات امام میدانند و نماز را کنایه از رسول و باین آیت تمسک میکنند و ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و احتلام را عبارت از افشای اسرار بسوی نا اهل میدانند و غسل تجدید وضو است و زکوة تزکیه نفس بمعرفت دین خیال کرده اند و کعبه نبی باب علی و صفا محمد علیه السلام و مروه علی و طواف هفتگانه عبارت از موالات ائمه سبعه میدانند و جنت راحت ابدان است از تکالیف و نار مشقت ابدان ست بمزاولت تکالیف الی امثال این من خرافات بسیار دارند و نیز میگویند که خدا نه موجود است نه معدوم نه عالم نه جاهل نه قادر نه عاجز و چون حسن بن محمد صباح ظاهر شد تجدید دعوت کرده به نیابت خود از امام که بزعم ایشان هیچ زمانه از امام خالی نیست و ایشان منع میکنند عوام را از خوض در علوم و خواص را از نظر در کتب متقدمه بر فضائح و قبائح ایشان مطلع نگردند و چنگ در دامنهای فلسفه زده اند و بشرائع استهزا میکنند و طائفه زیدیه که منسوب بزید بن علی بن زین العابدین اند سه گروه اند یکے ازینها الجارودیه اند که بنص خفی بامامت علی قائل اند و تکفیر اصحاب میکنند بسبب ترک متابعت علی بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و دوم سلیمانیه اند گویند امامت شوری است در میان خلائق و ابوبکر و عمر را امام میدانند اگرچه از هر دو خطا واقع شده که با وجود علی رض با ایشان بیعت نمودند اما این خطا را بحد فسق نمیرسانند و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله تعالی عنهم را تکفیر میکنند و سوم بتریه اند که بسلیمانیه موافق اند الا انهم توقفوا فی عثمان رض و اکثر زیدیه درین زمانه مقلد اند و در اصول معتزله راجع اند و در فروع بمذهب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله

سبحانه نگر در چند مسئله و طائفه امامیه از ایشان بنص جلی بر خلافت علی قائلند و تکفیر اصحاب
میکنند و امامت را تا امام جعفر رضی الله عنه باتفاق میرسانند و بعد از ان در امام منصوص اختلاف دارند
و آنچه مشهور است و مختار جمهور ایشان برین ترتیب است که بعد امام جعفر رضی الله عنه پسر او امام موسی کاظم رضی الله عنه
است و بعد از ان امام علی بن موسی الرضا و بعد او محمد بن علی التقی و بعد او حسن بن علی الزکی
و بعد او محمد بن الحسن و هو الامام المنتظر و اوائل ایشان از تمادی ایام بعضی رجوع کردند
و بعضی دیگر بجانب مشبهه هذا آخر بیان فرقهم الضالة والمضلة و چند گروه دیگر ایشان را از ان ذکر
نکرده که در اصول و عقائد بطوائف مذکوره موافقت نکردند در چند مسئله که اختلاف نیز دارند
پوشیده نماند هر شخصی که او درایت و تمیز دارد و بر حقیقت مطالب ایشان اطلاع یابد بی آنکه رجوع
بدلائل نماید حکم به فساد آنها کند چندان مقاصد موهومه بغایة الفساد و بداهة البطلان اند و ایشان از
کمال جهالت خود را باهل بیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و ائمه اثنا عشر نسبت میکنند و بمحبت و
موالات آنها ادعا مینمایند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا ایشان از محبت مفرط بیزارند و بمتابعة قبول
نمیدارند و محبت این بدکیشان در رنگ محبت نصاری است بحضرت عیسی علی نبینا وعلیه
الصلوٰة والسلام که از فرط ضلالت او را الجزای می پرستند و او از ان محبت بیزار بود
و لو یؤیده ما نقل عن علی رضی الله تعالی عنه انه قال قال لی النبی صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم فیک مثل من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی
لیست له ثم قال یهلک فی رجلان محب مفرط یقرظنی بما لیس فی و مبغض یحمله شنآنی علی ان یبهتنی
و قوله سبحانه اذ تبرأ الذین اتبعوا نشان حال ایشان است یعنی وقتیکه متبوعان از تابعان
تبرا شوند و متابعة قبول ندارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب فالآن نشرع فی جواب اعتراضاتهم الواهیة معتصما بحبل الله الملک
الاکبر انه علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر قال علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم کمال تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه میداشتند و در مدح هر یک احادیث
کثیره وارد گشته و جمیع اقوال و افعال آن حضرت کریمه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی بموجب وحی است و شتیمه که مذمت ایشان میکنند مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است

شیعه در جواب آنها اوّل بطریق معارضه گفته‌اند که از دلیل شما خلفای ثلاثه و بطلان خلافت
ایشان لازم می‌آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر اهل سنت است منقول است
که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم در میان اهل اسلام
مخالفت واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
در مرض موت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئاً لا تضلوا بعدی و عمر
رضی الله تعالی عنه باین امر راضی نشده گفت ان الرجل غلبه الوجع و عندنا کتاب الله
حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بسیار شد حضرت صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم از ایشان آزرده شد فرمود که برخیزید پیش من نزاع سزاوار نیست و مخالفت دوم
آن بود که بعد از قضیه مذکوره پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم جمعی را مقرر ساخت که همراه
اسامه بسفر بروند و بعضی از آن جمع تخلف نمودند و بعرض پیغمبر صلی الله تعالی علیه
و آله وسلم رسیده آن حضرت مکرر مبالغه فرمودند که جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف
عنه و مع هذا آن بعض تخلف کردند و متابعت ننمودند پس گوییم امری که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه مذکوره وحی است و منعی که عمر رض
کرده منع ورد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم به و حمل ما اول علیه قوله تعالی
من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم و نیز از تخلف جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای
ثلثه اند باتفاق و چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت وحی است
والواقع ایضاً کذلک پس گوییم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضرور وحی است
و آوردن عثمان او را و تفویض امور بامر و تعظیم او کفر است بدو وجه اول بدلیلی که حضرت فرمودند
وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا
آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اقول و بالله العصمة و التوفیق لا نسلم که جمیع اقوال
و افعال آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بموجب وحی است و استشهاد ایشان بکریمه
غیر تام است زیرا که آن مختص بقرآن است قال القاضی البیضاوی تحت قوله سبحانه و ما ینطق

عن الهوی و بالعبد رنطقه بالقرآن عن الهوی و ایضا اگر جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم بموجب وحی میبود بر بعض اقوال و افعال آنسرور علیه الصلوة والسلام اعتراض وارد
نمی شد و عتاب نمی آمد کما فی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک
و قوله عز و جل عفا الله عنک لم اذنت لهم و قوله سبحانه ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی
الارض تریدون عرض الدنیا و قوله تعالی لا تصل علی احد منهم مات ابدا که بروایتی ورود این بعد از
ادای نماز آنسرور است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم برای منافق و نیز و ابیّ پیش از ادای نماز
بر آن و بعد از عزم بر ادای آن و بهر تقدیر نهی از فعل متحقق است سواء کان فعل الجوارح او فعل
القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیرة پس توان گفت که بعض افعال و اقوال آنسرور علیه الصلوة
والسلام از روی رای و اجتهاد باشد قال البیضاوی فی تفسیر قوله عز و جل ما کان لنبی الخ الآیة
دلیل علی ان الانبیاء یجتهدون وانه قد یکون خطاء و لکن لا یقرون علیه و اصحاب کرام در امور
عقلیه و احکام اجتهادیه مجال اختلاف و مساغ خلاف داشتند و در بعضی از اوقات وحی موافق
رای اصحاب نازل شده چنانکه در اساری بدر مطابق رای امیر المؤمنین عمر رض وحی آمده چه توجه
آن سرور به امور عقلیه کمتر بود قال القاضی البیضاوی روی انه علیه الصلوة والسلام اتی
بیوم بدر سبعین اسیرا منهم العباس و عقیل بن ابی طالب فشاور فیهم فقال ابو بکر رض قومک
و اهلک استبقهم لعل الله تعالی یتوب علیهم و خذ منهم فدیة یقوی بها اصحابک وقال عمر رض اضرب اعناقهم
فانهم ائمة الکفر وان الله اغناک عن الفداء مکنی من فلان و مکن علیا و حمزة من اخویهما فلنضرب
اعناقهم فلم یهو ذلک رسول الله تعالی صلی الله علیه وآله وسلم وقال ان الله لیلین قلوب
رجال حتی یکون الین من اللبن وان الله لیشدد قلوب رجال حتی یکون اشد من الحجارة
وان مثلک یا ابا بکر رض مثل ابراهیم علی نبینا و علیه وآله افضل الصلوات والتسلیمات قال
فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثلک یا عمر مثل نوح علی نبینا و علیه وآله
الصلوة قال لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا فخیر اصحابه و اخذ الفدیة فنزلت یعنی آیة
ما کان لنبی الخ فدخل عمر رض علی رسول الله علیه وآله وسلم فاذا هو و ابو بکر رض یبکیان فقال
یا رسول الله اخبرنی فان اجد بکاء بکیت والا تباکیت فقال ابکی علی اصحابی فی اخذهم

الفداء وتفاعرض علی هذا بهم اوفی من هذه الشجرة لشجرة قریبة قال القاضی البیضاوی روی انه
علیه الصلوة والسلام قال لو نزل العذاب لما نجا منه غیر عمر وسعد بن معاذ وذلک لانه اشار
باثخان ایضا پس گوییم تواند بود امر آن حضرت بانسیان قرطاس و تجهیز جیش اسامه و همچنین اخراج آن
حضرت مرادان بالطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای واجتهاد باشد و مخالفة آنها لا نم که کفر است
زیرا که ازین قسم مخالفة اصحاب کرام آمده است چنانکه بالا گذشت و باوجود تحقیق زمان نزول وحی
انکار بران مخالفة وارد نشده و عتاب نیامده و حال آنکه اندک چیزی از سوء ادب نسبت بآن سرور
علیه الصلوة والسلام از اصحاب کرام صادر میشد حق سبحانه وتعالی فی الحال از افعال نهی میکرد
و بر مباشران وعید نازل می فرمود کما قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم
لا تشعرون قال شارح المواقف نقلا عن الآمدی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم علی عقیدة واحدة الا من کان یبطن النفاق ویظهر الوفاق ثم نشا
الخلاف فیما بینهم اولا فی امور اجتهادیة لا توجب ایمانا ولا کفرا وکان غرضهم منها اقامة مراسم الدین
وادامة مناهج الشرع القویم وذلک کاختلافهم عند قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی مرض موته
ائتونی بقرطاس الخ وکاختلافهم بعد ذلک فی التخلف عن جیش اسامة رض فقال قوم بوجوب الاتباع
لقوله علیه الصلوة والسلام جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه وقال قوم بالتخلف
انتظارا لما یکون من رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی مرضه اگر کسی گوید
و اثبات مقدمه ممنوعه نماید که ثبوت اجتهاد آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم از وحی بوده
پس صادق آمد که جمیع افعال واقوال آن سرور علیه الصلوة والسلام بموجب وحی است
حتی احکام اجتهادیه هم برین تقدیر بموجب وحی شده گوییم که مراد از جمیع افعال واقوال هر قول
و فعل اوست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خاصة علی سبیل التفصیل کما لا یخفی فطن التامل
بعد لا یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتهدین وافعالهم بموجب الوحی لان اجتهادهم ثبت بالوحی
والنص فاعتبروا یا اولی الابصار علی انا نقول اثبات تلک المقدمة لا یجدی نفعا لافتضاح
المقدمة الخاطئة بان مخالفتها کفر و هذیان فافهم وآنچه در بدایه عبارة علمای ماوراء النهر واقع شده

جمیع افعال و اقوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بموجب وحی است مراد از آن و الله سبحانه
اعلم سوای امور اجتهادیه که از آن سرور علیه الصلوة والسلام صادر شده سواء کان
بالوحی الجلی او بالخفی و همین قدر از تعمیم در مدعای ما ایشان کافی ست چه احادیثی که در مدائح خلفای
ثلثه واقع گشته اند از قبیل اخبار از مغیبات اند و موطن طریق الوحی لانهم لا مدخل
للرای و الاجتهاد فیه قال عز و جل و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و قال سبحانه عالم الغیب
لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول اما برین تقدیر لازم است که از کریمه و ما ینطق عن الهوی
عام است از قرآن و وحی خفی مراد دارند کما لا یخفی شک نیست که از انکار و مخالفت چنین افعال
و اقوال انکار و مخالفت وحی لازم می آید و مخالفت وحی کفر است و الاحادیث الواردة
فی مدحهم الدالة علی انها من اعلام الله سبحانه کثیرة بحیث وصلت لکثرة الطرق و تعدد الرواة
الی حد الشهرة بل الی حد التواتر معنی فلنذکر عدة منها ما روی الترمذی عن النبی صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم انه قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی علی الحوض و منها ما روی الترمذی
ایضا عنه علیه الصلوة و السلام انه قال اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل
منه امتی فقال ابو بکر یا رسول الله وددت انی کنت معک حتی انظر الیه فقال رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة و منها ما روی البخاری
و مسلم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و انه قال دخلت الجنة الی ان قال و رایت
قصرا بفنائه جاریة فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخله فانظر الیها فذکرت
غیرتک فقال عمر بابی و امی یا رسول الله علیک اغار و منها ما رواه ابن ماجة عن النبی صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم انه قال ذلک الرجل ارفع امتی درجة فی الجنة قال ابو سعید
والله ما کنا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی لسبیله و منها ما اخرج ابو یعلی
عن عمار بن یاسر انه قال صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ما قدمت ابا بکر و عمر و لکن الله
قدمهما و منها ما اخرج ابو یعلی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل
حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک ما لبث نوح فی قومه ما نفدت فضائله و ان
عمر حسنة من حسنات ابی بکر و منها ما رواه الترمذی و ابن ماجة عن علی بن ابی طالب و عن انس

رضی الله تعالی عنها انه علیه السلام قال ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین و الآخرین
النبیین و المرسلین و هنا ما روی البخاری و مسلم عن موسی الاشعری انه قال کنت مع النبی صلی الله
علیه و سلم فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم افتح
و بشره بالجنة ففتحت له فاذا ابوبکر فبشرته بما قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فحمد الله
ثم استفتح رجل فقال لی افتح و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان رض فاخبرته بما قال النبی
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فحمد الله سبحانه قال والله المستعان هذا و النبی صلی الله علیه و سلم که اخراج مروان
بطریق وحی بوده فلا تحکم که اخراج و نفی دائمی مراد آنسرور بوده باشد چرا نتواند بود که اخراج
موقت و تقریب موجل خواسته باشد چنانکه آنسرور علیه الصلوة و السلام و حد زنا فرموده البکر
بالبکر جلد مائة و تغریب عام و چون امیر المؤمنین عثمان رض بر توقیت اخراج اطلاع داشت بعد
مضی مدت عقوبت و تعذیب او را بمدینه آورد و لا محذور فیه و آیة لا تجد قوما الخ منع از مودت
کفار میکند و کفر مروان ثابت نشده که مودت او ممنوع باشد فافهم و انصف و لا تعسف فتخبط
خبط العشواء و نیز شیعه ثانیا بطریق منع و مناقضه گفته اند که ورود مدح خلفای ثلثه از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن نیست و آنچه دلالت
بر ذم کند مثل روایتین مذکورتین و غیرهما در کتب فریقین مسطور است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز
وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست اقول فی دفع الاشکال
بطریق اثبات المقدمة الممنوعة و الله سبحانه اعلم چون شیعه از کمال تعصب و عناد طعن و لعن
و سب خلفای ثلثه بلکه تکفیر ایشان را اسلام و عبادت خود خیال کرده در احادیث صحاح که در مدائح
و مناقب ایشان بی سند و دلیل جرح میکنند و تحریفات و تصرفات در آنها مینمایند حتی
در کلام الله که مدار اسلام بر آن است و از صدر اول بتواتر منقول است هیچ شبهه باو راه
نیافته و قبول زیادت و نقصان نمیکند آیات مخترعه و کلمات مخترعه در می آورند و در آیات
قرآنی تصحیفات مینمایند چنانکه در کریمه ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه بطریق
تصحیف و تحریف میکنند ان علیا جمعه و قرأنه فاذا قرأته فاتبع قرانه از کمال ضلالت میگویند که بعضی
آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیده داشته است که در مدائح اهل بیت بوده اند و انصار او اخلی

قرآن شناخته و نیز سابقاً گذشت که طائفه از ایشان شهادت زور از برای نفع و صلاح گروه خود
تجویز کرده اند پس لابد به سبب این مفاسد مورد طعن گشتند و اعتماد و عدالت ایشان را ساقط گشته
و کتب مدونهٔ ایشان از درجهٔ اعتبار ساقط شدند بحکم توریت و انجیل محرفه گردیدند و در کتب
اهل سنت مثل صحیح بخاری که اصح کتب بعد کتاب الله است و صحیح مسلم و غیرها اخبار مدائح و تعظیم خلفای ثلثه
ثبت است و آنچه ایشان از فساد سابقه و انحراف مزاج خود وهم و خیال کرده اند تصور باطل و خیال فاسد است
و از قبیل وجدان صفرا است که مر شکر را تلخ داند تحقیق آن بالا گذشت و اما الذین فی
قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و آنکه گفته اند که بعض اهل سنت وضع حدیث برای
مصلحت تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیر یست که اهل سنت کلام
آن بعض رد نکنند و در مقام انکار او نباشند و اظهار کذب آن ننمایند و الواقع لیس کذلک بلکه
ایشان در کتب خود کذب و افترا او را تصریح کرده اند و از درجهٔ اعتبار و اعتماد ساقط نموده
فلا یعبؤ و الیهم شیئاً و لا یلتبس الحق الواضح بالباطل الظاهر المبین بطلانه و ایضاً شیعه در جواب
بطریق منع گفته اند که مخالفت خبر واحد لازم که کفر است چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده
پوشیده نماند که احادیثی که در توصیف و تعظیم خلفای ثلثه وارد گشته اند اگرچه از روی
احاد بوده اند اما از کثرت روات و تعدد طرق آنها بحد تواتر معنوی رسیده اند کما مر و شک نیست
که انکار مدلول کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع نشده است و بلکه امام
ابوحنیفه رحمه الله که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس مقدم میدارد
و مخالفت آنها تجویز نمیکند و ایضاً شیعه بعد تسلیم ورود مدح خلفای ثلثه در جواب گفته اند و منع
مقدمهٔ صحیح نموده اند که توصیف و تعظیم حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نسبت بخلفای ثلثه
قبل از عصیان و مخالفت ایشان بود و دلالت بر حسن و سلامت عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل
صدور عصیان یا آنکه معدوم الصدور باشند لائق نیست لهذا حضرت امیر از قتل ابن ملجم خبر
داده عقوبت نفرموده پوشیده نماند احادیثی که در مدائح ایشان وارد گشته اند دلالت
بر حسن و سلامت عاقبت میکنند و از حسن خاتمه خبر میدهند چنانکه از احادیث مذکوره بعلم یقین
دلالت مفهوم میشود و امثال این از احادیث که از صحابه جز و احسان ایشان ...

وچنانچہ عقوبت قبل صدور عصیان با آنکہ معلوم الصدور باشد لائق نیست ہمچنین مدح کسے کہ
معلوم الذم ومستوجب عقوبت ایم است سزاوار نیست فورود المدح بدل علے حسن
حالا ومالا لہذا حضرت امیر ابن ملجم را ہر چند عقوبت نفرمودہ مدح وتوصیف او بہیچ وجہ
نکردہ اعتبار تعظیم وتوقیر او ہم داشتہ تحقیق این مبحث در کریمہ لقد رضی اللہ عن المؤمنین
مذکور خواہد شد قال علماء ما وراء النہر رحمہم اللہ سبحانہ خلفائے ثلثہ بمقتضاے کریمہ لقد
رضی اللہ عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة برضوان حق سبحانہ مشرف شدہ اند
پس سب ایشان کفر باشد شیعہ در جواب بطریق مناقضہ گفتہ اند واستلزام امر رضوان
ایشان را منع نمودہ وگفتہ اند کہ مدلول آیت عند التدقیق رضائی حضرت اللہ تعالی است
از فعل خاص کہ بیعت باشد کسی منکر این نیست کہ بعض افعال حسنہ مرضیہ از ایشان واقع ہست
سخن درین است کہ بعض افعال قبیحہ از ایشان بوجود آمدہ کہ مخالفت آن عہد وبیعت
است چنانکہ در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نمودند وغصب خلافت
کردند حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا را آزردہ ساختند چنانکہ در صحیح بخاری مذکور است ودر مشکوة در مناقب
آن حضرت علیہا الرضوان منقول است کہ من آذاہا فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی اللہ
وکلام صادق بمضمون ان الذین یؤذون اللہ ورسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والآخرة ناطق است
حاصل کہ بواسطہ این افعال ذمیمہ ومنع وصیت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بتخلف
از جیش اسامہ مورد طعن ومذمت شدند چہ سلامت عاقبت بحسن خاتمہ اعمال ووفا کردن
بحضرت رسول متعال است واقوال واثبات المقدمة الممنوعة وبیان الاستلزام ومدلول
آیہ کریمہ تحقیقا وتدقیقا رضائی حق است سبحانہ از مومنان در وقت بیعت ایشان با آن
سرور علیہ الصلوة والسلام غایة ما فی الباب ان التدقیق یفضی الی علیة بیعتہم لرضاہ سبحانہ
عنہم لنفس کون البیعة مرضیة انما یفہم من انہا لما کان کانت علیہ المرضاة یکون ہؤلاء لسببہا مرضیین
یکون ہی مرضیة بالطریق الاولی واما ان البیعة ہی المرضی علیہا اصالة مع عدم کون المؤمنین
بہا مرضیین کما زعموا فمما لا یفہم احد کما لا یخفی علی من لہ ادنی درایة فی اسالیب الکلام ولما
النبیین علیہم الحق سموا اخطائہم تدقیقا پس گوئیم چنانکہ حق سبحانہ وتعالی از انہا راضی شدہ باشد

ودانسته باشد سرائر و بواطن ایشان را و سکینت و طمانیت بر آنها نازل فرموده باشد کما دل
علیه قوله سبحانه بعده فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و آنسرور علیه الصلوٰة والسلام
ایشان را بجنت بشارت ساخته باشد از خوف سوء خاتمه و نقض عهد و بیعت مصئون و مامون باشد
علی انا نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه وتعالی باشد از ان فعل خاص که بیعت است محالا
عموا گویم هرگاه که حق سبحانه از بیعت ایشان راضی شد و این قول را مستحسن ساخت چنانکه
بآن موصوف اند مرضی و محمود العاقبة اند و آن آوان افعال را کفار راضی نیست و همچنین از
اعمال چنانچه که نه مذموم العاقبة و آن آوان افعال را مستحسن ساخت اگرچه فی نفسها حسنه و
صالحه باشند و در باب اعمال صالحه ایشان میفرماید والذین کفروا اعمالهم کسراب
بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً و در جای دیگر میفرماید من یرتد منکم عن دینه
فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة پس فعلیکه در آخرت کار نیاید و تاخیر
نشود رضای حق سبحانه وتعالی از ان فعل هیچ معنی ندارد چه رضای نهایت مرتبه قبول است
و رد و قبول خداوندی عز و جل باعتبار مآل است انما العبرة للخواتیم هذا و رد و نص از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم از برای خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه ثابت نشده است
سه دلیل از انتفاء ورود آن که اگر ورود می‌یافت بتواتر منقول میشد لانه مما یتوفر الدواعی و
علی نقله کنقل الخطیب علی المنبر و نیز از حضرت امیر بان نص احتجاج میکرد و ابوبکر رض را از خلافت
منع میساخت چنانکه ابوبکر رض انصار را از امامت منع میکرد بحدیث الائمة من قریش و انصار قبول
کردند و ترک امامت نمودند قال شارح التجرید وکیف یزعم من له ادنی مسکة ان اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مع انهم بذلوا مهجهم و ذخائرهم و قتلوا اقاربهم و عشائرهم فی نصرة
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و اقامة شریعته و انقیاد امره و اتباع طریقه انهم
خالفوه قبل ان یدفنوه مع وجود هذه النصوص القطعیة الظاهرة الدلالة النصوص علی المراد
بل بینا امارات و روایات ربما تفید باجتماعها القطع بعدم مثل النصوص و هل انها لم تثبت
عند من یوثق به من المحدثین مع شدة محبتهم لامیر المؤمنین و نقلهم الاحادیث الکثیرة فی مناقبه
و کمالاته فی امر الدنیا و لم ینقل فی خطبه و رسائله و مفاخراته و مخاصماته و عند تأخره عن البیعة علی

امر الخلافة شورى بين ستة نفر و دخل علي رضه في الشورى وقال عباس لعلي رضي الله عنهما امدد
يدك حتى يقول الناس هذا عم رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم تابع ابن عمه فلا يختلف
بك اثنان وقال ابوبكر رضه وددت اني سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
عن هذا الامر فيمن هو وكنا لا ننازعه وعلي رضه معاوية رضه بيعة الناس انه لا نص من النبي صلى الله
تعالى عليه وآله وسلم ونهي ظاهر از آزار حضرت فاطمه عليها الرضوان كه در حديث وارد گشته است
مطلق بهر وجه كه امر اوست نخواهد بود زيرا كه آن حضرت رضي الله تعالى عنها بعض اوقات از
حضرت امير رضي الله تعالى عنه آزار رسيده چنانكه در اخبار و آثار آمده و نهي حضرت پيغمبر صلى الله
عليه وآله وسلم بعض ازواج خود را فرموده لا تؤذيني في عائشه رضه فان الوحي لا ياتيني وانا في
ثوب امرأة عائشه را آزار خود فرموده وشك نيست كه حضرت صديقه عليها الرحمة از حضرت
امير آزار داشته پس گوئيم تواند بود ايذائي كه در احاديث نهي از ان وارد گشته است
منصوص باشد بايذائي كه از هوائي نفساني و اراده شيطاني بوده باشد و آزاري كه از جهة
اظهار كلمه حق كه مطابق حديث و نص است حاصل شود ممنوع و منهي عنه نباشد
ومعلوم است كه باعث آزار آنحضرت زهرا عليها الرضوان از صديق اكبر رضه ابو بعطاء منع
ارث از فدك بوده وصديق رضه در منع آن متمسك بحديث نبوي عليه الصلواة والسلام
بوده كه نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة تابع هواي نفساني داخل وعيد
نباشد اگر كسي گويد كه چون صديق عليه الرضوان متمسك بحديث بوده و حكمي كه از ان حضرت
سرور عليه الصلواة والسلام شنيده بود نقل كرده و حضرت زهرا عليها الرضوان چرا در غضب
شده و آزار كشيده كه آن آزار في الحقيقت آزار آنسرور بوده و هو منهي عنه در جواب گوئيم
اين غضب و آزار اختياري و قصدي نبوده بلكه بمقتضاي طبع بشري و جبلت عنصري بوده كه
داخل تحت قدرت و اختيار نيست و نهي منع بآن تعلق ندارد فافهم قال علماؤنا وراي لنهج
حضرت الله تعالى ابوبكر رضه را صاحب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم خوانده و صاحب پيغمبر
قابل ذم و طعن نيست شيعه در جواب بطريق منع گفته اند كه اينه قال لصاحبه وهو
يحاوره اكفرت ده انست بسبب مصاحب مسلم و كافر واقع است يا صاحبي السجن ارباب

منصف قرون خیر ام الله الواحد القهار نیز مؤید مقصود ماست پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است
و کس را صاحب خود خوانده که بت پرست بودند پس ظاهر شد که مجرد مصاحب پیغمبر بودن
دلیل خوبی نیست هرگز اردی به بهبود نداشت اقول مثبتا للمقدمة الممنوعة که مصاحبت بشرط
مناسبت البته موثر است و انکار تاثیر آن مصادم بداهت و معارض عرف و عادت است
بزرگی میفرماید که از آثار صحبت منکر است جهل او بر ما مقرر میشود و چون در میان مسلم
و کافر مناسبت محقق نشود از قبول تاثیر صحبت یکدیگر محروم ماند با آنکه منقول است که اهل
وبت پرست از برکت صحبت حضرت یوسف علیه السلام مسلمان شدند و از کیش مشرکان
بیزار گشتند پس حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه با وجود مناسبت تام از سعادت
صحبت آن حضرت علیه الصلوة والسلام چرا مستفید نشود و از کمال و معارف او
چون محروم ماند و حال آنکه آن سرور علیه الصلوة والسلام می فرماید ما صب الله شیئاً
فی صدری الا وقد صببته فی صدر ابی بکر رض پس هر چند مناسبت بیشتر فوائد صحبت افزون تر
لهذا حضرت صدیق رض از جمیع اصحاب افضل گشت هیچ یکی از آنها بمرتبه او نرسید چه
مناسبت با آن سرور از همه بیشتر داشت قال علیه الصلوة والسلام ما فضل ابو بکر رض بکثرة
الصلوة ولا بکثرة الصیام ولکن بشیء وقر فی قلبه علما گفته اند که آن شیء حب پیغمبر است
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم الفنا فیه پس انصاف باید کرد که چنین مصحوب پیغمبر چون
قابل لوم وطعن باشد کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا قال علماءنا در اثنا عشر
که حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفای ثلثه بودند و منع نفرمودند
و خود نیز متابعت فرمودند و این نیز دلیل حقیقت بیعت است وگرنه قدح آن حضرت
لازم آید شیعه در جواب بطریق تقیه گفتند و بالزام مشترک رد آن کردند و یمکن التوجیه
بطریق المنع الظن کما لا یخفی علی من له ادنی درایة فی المناظرة و گویند که قبل
از آنکه حضرت امیر از تجهیز و تکفین فارغ شدند خلفای ثلثه در سقیفه بنی ساعده
اکثر اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر رض بیعت گرفتند و از آن حضرت بعد از اطلاع برای
قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت

برحقیقت بیعت میکنند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر با حضرت امیر وسائر صحابه
با کفار قریش جنگ نکرده از مکه معظمه مهاجرت نمادند و بعد از مدتے که متوجه مکه معظمه شدند در حدیبیه
صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس هر وجهیکه برائے جنگ نه کردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سائر
صحابه گفته شود برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها میگفته شود مع شیء زاید چنانچه ظاهر است که شکست کفار
قریش اصلاً متصور نیست نزد اهل تحقیق این نقض در بالا نیز جاری است چه فرعون در دعوے
خدائی چهار صد سال بر مسند سلطنت بوده و هر یکے از شداد و نمرود و غیرهما نیز سالها درین
دعوی باطل بودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرده هر چه در
ماده حق سبحانه تاخیر در دفع خصم گفته شود در ماده بنده تنها بطریق اولی میگفته شود و انچه فرموده که
حضرت امیر با ایشان بیعت کردند و وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است اقول فی
حل الاشکال والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که علمائے ماوراء النهر مجموع تاخیر حرب حضرت
امیر بحضرت ابی بکر رض و متابعت او صدیق رض دال برحقیقت خلافت ابی بکر رضی الله
تعالی عنهما ساخته اند و شک نیست که آن منتقض نمیشود به تاخیر حرب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وصحبه وسلم و بارک با کفار قریش و به تاخیر اهلاک الله تعالی فرعون و شداد و نمرود را چه مقدمه
ثانی از دلیل در اینجا اصلاً متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم و بارک و حضرت الله تعالے غیر از مذمت و تشنیع ایشان نه فرموده
و بخیر بیدی یاد نکرده اند فاین هذا من ذلک و چون شیعه در بیعت امیر بصدیق رضی الله
تعالی عنهما مجال انکار نداشتند که این خبر بحد تواتر رسیده و انکار آن مصادم بدیهه عقل بود
بضرورت باکراه و تقیه قائل گشتند و در ابطال خلافت صدیق رضی الله تعالے
عنه بهتر ازین مجال سخن نیافتند و مخلصے از برای خود ازین منوال نتوانستند پیدا کرد فاقول
فی بیان حقیقة خلافة الصدیق رضی الله تعالے عنه و دفع احتمال الاکراه و التقیه
که صحاب کرام رضی الله تعالی عنهم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و بارک پیش در دفع منصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقراض زمان نبوت
واجب دیدند بل جعلوه اهم الواجبات زیرا که آن سرور علیه الصلوة والسلام امر

فرموده بود باقامت حدود و سد ثغور و تجهیز جیوش از برای جهاد و حفظ اسلام و سائر الاتیم
الواجب المطلق الا به وکان مقدورا فهو واجب لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه
گفت ایها الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات ومن کان یعبد الله فان الله حی
لا یموت لا بد لهذا الامر من یقوم به فانظروا وهاتوا آرائکم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمر رض
بصدیق بیعت کرد رضی الله تعالی عنهما بعد از آن جمیع اصحاب از مهاجرین و انصار رضی الله تعالی
عنهم بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنه بر منبر برآمد
و بجانب قوم ملاحظه نمود زبیر را رضی الله تعالی نیافت فرمود که حاضر سازند چون حاضر
گشت صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود که میخواهی که اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر رضی
الله تعالی عنه گفت لا تثریب یا خلیفة رسول الله پس بصدیق رضی الله تعالی عنه
بیعت کرد باز حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه در قوم ملاحظه فرمود حضرت امیر
را نیافت فرمود که طلبند چون حاضر شد صدیق گفت که میخواهی که باجماع مسلمانان
شکست آری گفت لا تثریب یا خلیفة رسول الله فبایعه حضرت امیر و زبیر
از برای تاخیر بیعت خود عذر گفتند که ما غضبنا الا لتاخیرنا عن المشورة وانا نری ابابکر احق
الناس بها انه لصاحب الغار وانا لنعرف شرفه وخیره ولقد امره رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم بالصلوة بین الناس وهو حی قال الشافعی رحمة الله علیه بایع الناس
علی خلافة ابی بکر وذلک انه اضطر الناس وهو حی رسول صلی الله علیه وآله وسلم
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر رض فولوه رقابهم و ایضا اجماع امه بر حقیقت
خلافت یکی از ابی بکر و علی و عباس واقع شده بود و علی رض و عباس رض با ابوبکر منازعت
نکردند بلکه بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابی بکر رض تمام شد چه اگر ابو بکر بحق نمی بود علی رض
و عباس رض با و منازعت میکردند چنانچه علی رض بمعاویه منازعت کرد با وجود شوکت از
معاویه طلب حق کرد تا آنکه خلق کثیر را کشتند و او مع ان الطلب اذ ذاک اشد وفی اول الامر اسهل
لکون عهدهم بالنبی اقرب وهمهم فی تنفیذ احکامه ازغب و ایضا عباس از امیر طلب بیعت کرد
و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید قبول میکرد و حال آنکه زبیر با کمال شجاعت با وجود بنو هاشم و

جمعی کثیر با و متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیقت خلافت ابی بکر رض اگرچه نص بر خلافت او
وارد نشده کما قال جمهور العلماء بلکه اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتره چه مدلول اجماع قطعی است و
مدلول آن نصوص ظنی با آنکه گوئیم که نصوص هم وارد گشته اند از برای حقیقت خلافت
کما ذکره المحققون من المحدثین والمفسرین فنعنی قول الجمهور من علماء اهل السنة علی ما ذکره
بعض المحققین انه علیه الصلوٰة والسلام لم ینص علیها لا انه احداً انه لم یامر بها لاحد وبما ذکرنا ظهر
حقیة خلافة الصدیق وبطل احتمال الاکراه والتقیة تقیه آن زمان احتمال داشت که اهل
آن عصر تابع حق بودند و بسعادت خیر القرون قرنی مستسعد گشتند قال ابن الصلاح
والمنذری الصحابة کلهم عدول وقال ابن الحزم الصحابة کلهم من اهل الجنة قطعاً قال سبحانه و
تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا
من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی لانهم المخاطبون فثبت لهم الحسنی وهی الجنة
ولا یتوهم ان التقیید بالانفاق والقتال فیهما یخرج من لا یتصف بذلک منهم لان تلک
القیود خرجت مخرج الغالب فلا مفهوم لها علی ان المراد من اتصف بذلک ولو بالقوة
والعزم وایضاً اکراه و تقیه مستلزم نقص آن حضرت است کرم الله سبحانه وجهه زیرا که در
اکراه ترک عزیمت است و در تقیه کتمان حق که منهی عنه است هرگاه مومن عامی مهما امکن
بترک اولی راضی نشود و مرتکب منهی عنه نگردد فکیف اسد الله و زوج بنت رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم که در شجاعت و صفدری بی نظیر بود مرتکب چندین امور ناشایسته گردد
و اینها از کمال جهالت و فرط ضلالت قدح آن حضرت را مدح گمان کرده اند و نقصان او را
کمال دانسته افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا و قول علماء ما وراء النهر چون شیعه سب و لعن
حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
که کفر است تجویز کنند بر بادشاه اسلام بلکه بر سائر انام بنا بر امر ملک علام قتل و قمع آنها
اعلاء الدین الحق واجب لازم است وتخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جائز
[illegible] در جواب بطریق منع گفته اند که شارح عقائد النسفی در اینکه سب شیخین کفر باشد
اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب مواقف

برین رفته و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه را بل اهل قبله را کافر
نمیداند پس آنچه این حضرات در تکفیر شیعه گفته نه موافق بسبیل مومنان است و نه مطابق
حدیث و قرآن أقول مثبتا للمقدمة الممنوعة که سب شیخین کفر است و احادیث صحیحه
بران دال است منها ما اخرج المحاملي والطبراني والحاكم عن عويم بن ساعدة انه صلى الله
عليه وآله وسلم وبارك قال ان الله تعالى اختارني واختار لي اصحابا فجعل منهم وزراء
وانصارا واصهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه
صرفا ولا عدلا وكما اخرج الدارقطني عن علي رضي الله تعالى عنه عن النبي صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم وبارك قال سياتي من بعدي قوم يقال لهم الرافضة فان ادركتم فاقتلوهم فانهم
مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامة فيهم قال يقرظونك بما ليس فيك ويطعنون
على السلف واخرجه عنه من طرق اخرى نحوه وزاد عنه وآية ذلك انهم يسبون ابابكر رض وعمر رض
من سب اصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين وامثال این حدیث بسیار
آمده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ایضا سب شیخین موجب بغض ایشان است و
بغض ایشان کفر است لخبر من ابغضهم فقد ابغضني ومن اذاهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله
وایضا اخرج ابن عساکر ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال حب ابي بكر رض وعمر رض ايمان
وبغضهما كفر واخرج عبد الله بن احمد عن انس مرفوعا اني لارجو لامتي في حبهما ما في قول لا اله
الا الله وبغض ایشان را بر حب ایشان مقایسه باید کرد لانهما على طرفي النقيض و نیز تکفیر مومن
موجب کفر است چنانچه در حدیث صحیح وارد است من رمى رجلا بالكفر او قال عدو الله وليس
كذلك الا كان كما قال والا رجعت عليه و ما بیقین میدانیم که ابی بکر و عمر مومنان اند و دشمنان
خدا نیستند و مبشر بجنت اند پس تکفیر ایشان راجع بقائلان باشد بمقتضای این حدیث فیحکم بکفرهم
این حدیث اگرچه خبر واحد است اما تکفیر ازو معلوم میشود و اگرچه جاحد او کافر نشود و قال امام
عصره ابو زرعة الرازي من اجل شيوخ الاسلام اذا رايت الرجل ينتقص احدا من اصحاب
رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فاعلم انه زنديق وذلك لان القرآن حق والرسول
حق وما جاء به حق وما ادى الينا ذلك كله الا من الصحابة رضي الله تعالى عنهم فمن جرحهم انما اراد

ابطال الکتاب والسنۃ فیکون اطرح بہ الفسق و یحکم علیہ بالزندقۃ والضلالۃ والکذب والفساد
ولاالفصار ہولاء قول الحق وقال سہل بن عبداللہ التستری وناہیک بعلمہ وزہدہ ومعرفتہ وجلالتہ
لم یومن برسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم من احصابہ وسئل عبداللہ بن المبارک و
کفاک بہ جلالتہ وعلما ایہما افضل معاویۃ او عمر بن عبدالعزیز فقال الغبار الذی دخل الف
فرس معاویۃ رض مع رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلے آلہ وسلم خیر من عمر بن عبدالعزیز
کذا مرۃ اشار بذلک الی ان فضیلۃ صحبتہ ورویتہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلے آلہ وسلم لایعدلہا
شئی وہذا فی غیر اکابر الصحابۃ رضوان اللہ علیہم ممن لم یضم الا مجرد رویتہ صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وآلہ وسلم فما بالک فی من ضم الیہا انہ قاتل معہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او فی زمنہ بامرہ
او نقل شیأ من الشریعۃ الی من بعدہ او انفق شیأ من مالہ بسببہ فہذا ممالا یمکن ادراک
فضلہ وشک نیست کہ شیخین از اکابر صحابہ اند بلکہ افضل ایشان پس تکفیر بلکہ تنقیص ایشان
موجب کفر و زندقہ و ضلالہ باشد کما لایخفی وفی المحیط المجدد رحمہ اللہ تعالیٰ لایجوز الصلوٰۃ خلف
الروافضۃ لانہم انکروا خلافۃ الصدیق وقد اجتمعت الصحابۃ علی خلافتہ وفی الخلاصۃ من
انکر خلافۃ الصدیق فانہ کافر ویکرہ الصلوٰۃ خلف صاحب ہوا او بدعۃ ولا یجوز خلف
الرافضۃ ثم قال ان کل ہو ہوی یکفر بہ لا یجوز والا یجوز ویکرہ وکذا من انکر خلافۃ عمر رض
فی الاصح ہرگاہ انکار خلافت ایشان کفر باشد فکیف حال من سبہم او لعنہم پس ظاہر شد
کہ تکفیر شیعہ مطابق احادیث صحاح و موافق طریق سلف است وآنکہ از بعضے از اہل سنت عدم
تکفیر شیعہ نقل کردند بر تقدیر صحۃ و دلالۃ آن بر عدم تکفیر ایشان محمول بر توجیہ و تاویل است
لتطابق الاحادیث و مذہب جمہور العلماء و الفہم شیعہ از سب و لعن حضرت عائشہ صدیقہ رض
و در مادہ آنحضرت علیہا الرضوان بسبب مخالفۃ یعنی طعن و تشنیع ثابت کروند و گفتند
آنچہ از خبث و فحش در مادہ عائشہ بشیعہ نسبت کردہ اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشہ
مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نمودہ بنصرت درآمدہ و بہ حرب آن حضرت اقدام نمودہ
و بحکم حدیث حربک حربی حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغامبر است صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم و محارب پیغامبر یقیناً مقبول نیست بنابرین مورد طعن شدہ

پوشیدہ نماند کہ امر بملازمت بیوت و نہی از خروج آنہا مطلق کہ شامل جمیع احوال و ازمنہ باشد مراد نیست و خروج بعضے ازواج آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام با او در بعضے اسفار و آن دلالت میکند پس امر بملازمت بیوت مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال دون حال و در رنگ عام مخصوص البعض شد و عام مخصوص البعض از روے مدلول ظنی است مجتہد را جائز است کہ افراد دیگر ہم بعلت مشترکہ کہ از ان اخراج نماید و شک نیست کہ حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا عالمہ و مجتہدہ بودہ و ترمذی از ابی موسیٰ روایت میکند کہ او گفتہ کہ ما اشکل علینا اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حدیث قط فسألنا عائشۃ الا وجدنا عندہا منہ علما و ہمچنین ترمذی از موسیٰ ابن طلحہ روایت میکند کہ او گفتہ ما رأیت احدا افصح من عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا پس تواند بود کہ حضرت صدیقہ رض خروج خود را در بعض اوقات یا بعضے احوال از برای بعضے منافع و مصالح از ان مخصوص کردہ باشد و لا محذور فیہ و لا طعن علی انا نقول الظاہر من الآیۃ نہی الخروج بلا ستر و حجاب کما دل علیہ قولہ سبحانہ بعدہ ولا تبرجن تبرج الجاہلیۃ الاولیٰ و اما الخروج مع الستر و الحجاب فخارج عن النہی و خروج حضرت صدیقہ از برائے اصلاح بودہ برای حرب کما قال بعض المحققین و اگر از برای حرب باشد چنانکہ مشہور است فلا باس بہ ایضا لانہ عن اجتہاد لا عن ہوا چنانکہ شارح مواقف از آمدی نقل میکند کہ واقعات جمل و صفین از روے اجتہاد بود و المجتہد وان کان مخطیا لا مواخذۃ علیہ قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قولہ تعالیٰ لولا کتاب من اللہ لولا حکم من اللہ سبق اثباتہ فی اللوح وہو ان لا یعاقب المخطی فی اجتہادہ یا آنکہ گوئیم خطائے مجتہد ہم نزد خدائے عز و جل ہدایت است کما نقل رزین عن عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم و بارک یقول سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی اللہ الی یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلۃ النجوم فی السماء بعضہا اقوی من بعض و لکل نور اخذ لشی فما ہم علیہ فہو عندی علی ہدی ثم قال اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم و حدیث حربک حربی تواند بود کہ نزد حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا

به ثبوت نرسیده باشد یا مخصوص باشد بحرب مخصوص چه تواند بود که اضافت برای عهد
باشد وایضاً از برای ترویج کتب باطله جود و ترغیب کتب اهل سنت آورده اند که در کتب
شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم کسی که از اهل آنحضرت عبور کرد حضرت پیغمبر از نه نفسی اعراض فرمودند که تو
کور نیستی و اهل سنت در کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عائشه را بکتف
مبارک خود برداشت تا تماشای حبشی کنند که در کوچه ساز میسواختند و بعد از مدتی فرموده یا حمیرا او
اهل شیعه این عمل را بار زوال ناس لبنت نتوان کرد پوشیده نماند تواند که این واقعه پیش از نزول آیت
حجاب تحقق شده باشد و منع از دخول حضور ابن ام مکتوم بعد از نزول آن و همچنین تو تواند بود که آن
لهو لهو مشروع باشد نه ممنوع چنانکه در اخبار صحاح وارد است و عنقریب مذکور خواهد شد که در مسجد
حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نیزه بازی میکردند و آن در رنگ تیر اندازی است در حق
آنکه هر دو آله غزا و جهاد اند و تیر اندازی مشروع است فکذا ما هو مثله و نیز وقوع آن لهو در مسجد دلالة بر
مشروعیت میکند کما لایخفی و لو سلم که بعد از نزول آیت حجاب بوده پس گوئیم که حضرت صدیقه در آن
وقت صغیره بوده نه مکلفه کما یفهم مما روی البخاری و مسلم عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت
والله لقد رأیت النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و بارک یقوم علی باب حجرتی والحبشة یلعبون بالحراب
فی المسجد و رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یسترنی بردائه لانظر الی لعبهم بین اذنه و عاتقه ثم یقوم من اجلی حتی
اکون انا التی انصرف فاقدروا قدر الجاریة الحدیثة السن الحریصة علی اللهو هذا بدانکه در اصحاب کرام در آمدن و در میان
ایشان حکم نمودن از کمال بی ادبی و فرط بی سعادتی است و طریقة اسلم آنست که منازعات و اختلافاتیکه در میان
ایشان واقع شده بعلم حق سبحانه مفوض سازند و همه ایشان را جز به نیکی یاد نکنند و حب ایشان را حب پیغمبر علیه الصلوة
والسلام دانند من احبهم فبحبی احبهم حدیث صحیح است قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء
طهر الله عنها ایدینا فلیطهر عنها السنتنا اما چون شیعه شنیعه اصحاب را به بدی یاد میکنند و سبب وطعن ایشان
جرأت مینمایند علمای اسلام را واجب و لازم است که رد آنها نمایند و مفاسد ایشان را اظهار سازند و از ین قبیل
است بعضی سخنان که از ین حقیر در ین باب تحریر آمده چنانکه ذکر یافته ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا

واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین ہذا ما تیسر لی فی ردہم واظہار شنائعہم
بعون اللہ سبحانہ وحسن توفیقہ ولنسال اللہ سبحانہ ان یثبت قلوبنا علی دینہ ویوفقنا لمتابعۃ حبیبہ صلی اللہ
تعالی علیہ وآلہ وسلم ولنختم الرسالۃ بالخاتمۃ الحسنۃ ونذکر فیہا حب اہل البیت ومدارجہم وفضائلہم رضی اللہ تعالی
عنہم اجمعین قال اللہ سبحانہ انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا اکثر المفسرین علی انہا نزلت
فی علی وفاطمۃ والحسنین رضی اللہ تعالی عنہم لتذکیر ضمیر علیکم وما بعدہ وقیل نزلت فی نسائہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم لقولہ سبحانہ واذکرن ما یتلی فی بیوتکن ونسب الی ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما وقیل المراد النبی
وحدہ واخرج احمد عن ابی سعید الخدری انہا نزلت فی خمس النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وعلی وفاطمۃ والحسن
والحسین رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین وذہب الثعلبی الی ان المراد من الاہل فی الآیۃ جمیع بنی ہاشم والمراد
من الرجس الاثم والشک فیما یجب الایمان بہ وثبت فی بعض الطرق وتحریمہم علی النار وعن وقاص رضی اللہ
تعالی عنہ قال لما نزلت ہذہ الآیۃ ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک
علیا وفاطمۃ وحسنا وحسینا فقال اللہم ہؤلاء اہل بیتی وعن المسور بن المخرمۃ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم قال فاطمۃ بضعۃ منی فمن اغضبہا اغضبنی وفی روایۃ یریبنی ما اراہا ویؤذینی ما اذاہا
وعن ابی ہریرۃ قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی طائفۃ من النہار حتی اتی خباء
فاطمۃ فقال اثم لکع یعنی حسنا فلم یلبث ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منہما صاحبہ اللہم انی احبہ
فاحبہ واحبب من یحبہ وعن انس قال لم یکن احد اشبہ بالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من الحسن بن علی و
وقال فی الحسین ایضا کان اشبہہم برسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وعن زید بن ارقم رضی اللہ تعالی
عنہ قال قال رسول اللہ صلعم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم بہ لن تضلوا بعدی احدہما اعظم من الآخر کتاب اللہ
حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی واہل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف
تخلفونی فیہما وعنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قال لعلی وفاطمۃ والحسن والحسین انا حرب لمن حاربہم
وسلم لمن سالمہم وعن جمیع بن عمیر قال دخلت مع عمی علی عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا فسالت ای الناس کان
احب الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قالت فاطمۃ فقیل من الرجال قالت زوجہا وعن ابن عمر رضی اللہ
تعالی عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبارک قال ان الحسن والحسین ہما ریحانی من الدنیا وعن علی رضی اللہ
تعالی عنہ قال الحسن اشبہ رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ما بین الصدر الی الراس والحسین اشبہ بالنبی

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما کان اثقل من ذلک وعن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم حامل حسن بن علی علی عاتقہ فقال رجل نعم المرکب رکبت یا غلام فقال النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
ونعم الراکب ہو وعن عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا قالت ان الناس یتحرون بہدایاہم یوم عائشہ و
یبتغون بذلک مرضاۃ رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک وقالت ان نساء رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک کن حزبین فحزب فیہ عائشہ وحفصہ وصفیہ وسودہ والحزب الآخر ام سلمۃ و
سائر نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکلم حزب ام سلمۃ فقلن لہا کلمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و
بارک یکلم الناس فیقول من اراد ان یہدی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلیہدہ الیہ حیث کان فکلمتہ
فقال لہا لا تؤذینی فی عائشہ فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امراۃ الا عائشہ قالت اتوب الی اللہ
من اذاک یا رسول اللہ ثم انہن دعون فاطمۃ فارسلن الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فکلمتہ
فقال یا بنیۃ الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی ہذہ وعن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا
قالت ما غرت علی احد من نساء النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک ما غرت علی خدیجہ وما رایتہا و
لکن کان یکثر ذکرہا وربما ذبح الشاۃ ثم یقطعہا اعضاء ثم یبعثہا فی صدائق خدیجہ فربما قلت لہ کانہ لم
یکن فی الدنیا امراۃ الا خدیجہ فیقول انہا کانت وکانت وکان لی منہا ولد وعن ابن عباس رضی اللہ تعالی
عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک العباس منی وانا منہ وعنہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم احبوا اللہ لما یغذوکم من نعمہ فاحبونی بحب اللہ واحبوا اہل بیتی لحبی
وعن ابی ذر انہ قال وہو اخذ بباب الکعبۃ سمعنا النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم یقول الا ان مثل
اہل بیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا ہلک فلیکن ہذا آخر الرسالۃ ۔ الٰہی بحق بنی
فاطمہ ۔ کہ بر قول ایمان کنم خاتمہ ۔ اگر دعوتم رد کنی ور قبول ۔ من ودست ودامان آل رسول ۔
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اللہم اغفر لی ولوالدی بحق النبی العربی واہل بیتہ واحسن الیہما ولسیہ
بحرمۃ جمیع احباب الحضرۃ المدنی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واہل بیتہ وسلم وبارک نفسہ خلقہ ورضی عدد وزنۃ
عرشہ ومداد کلماتہ الحمد للہ سبحانہ علی الاختتام والصلوۃ والسلام علی حبیبہ محمد النبی الامی سید الانام
الی یوم القیام

تمام شد رسالہ رد روافض

Date	No.	Date	No.